



رفتار و کردار عالمانه از نشانه های اهل ایمان است / تنها با اهل بیت (ع) می توان در دنیا به حسنه رسید

آیت الله قره‌هی در جلسه درس اخلاق با بیان اینکه یکی از نشانه‌های اهل ایمان، رفتار و کردار عالمانه است، گفت: علامه مجلسی یک تعبیر بسیار عالی و والایی را دارند...

آیت الله قره‌هی در جلسه درس اخلاق با بیان اینکه یکی از نشانه‌های اهل ایمان، رفتار و کردار عالمانه است، گفت: علامه مجلسی یک تعبیر بسیار عالی و والایی را دارند، ایشان می‌فرمایند: آن کسانی که به دنیای حسنه می‌اندیشند نمی‌توانند دنیای حسنه را داشته باشند، إلا با پناه به علم اهل بیت (ع).
به گزارش خبرگزاری مهر، دویست و هفتاد و دومین جلسه درس اخلاق آیت الله قره‌هی با موضوع ایمان (طاعت در بستر علم) در پی می‌آید:

رمز داشتن دنیای حسنه

یکی از نشانه‌های اهل ایمان، رفتار و کردار عالمانه است، آن هم علم حقیقی؛ یعنی قرآن من ناحیه الله تبارک و تعالی که قرآن صامت است و روایات که کلام معصوم (ع) و قرآن ناطق است. جدأ علم بما هو علم همین دو مطلب است. آن وقت به آن علمی هم که برای دنیا و به ظاهر آسایش بشری هست؛ در این دنیا می‌رسند.

علامه مجلسی یک تعبیر بسیار عالی و والایی را دارند، ایشان می‌فرمایند: آن کسانی که به دنیای حسنه می‌اندیشند و این دعای قرآنی را ورد زبان خود قرار می‌دهند که «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» [1]، نمی‌توانند دنیای حسنه را داشته باشند، إلا با پناه به علم اهل بیت (ع).

لذا پناه به این علم، دنیای شما را هم دنیای نیکو می‌کند. آن دنیایی که حسب روایات شریفه به عنوان دنیای ممدوح تبیین می‌شود، اتفاقاً آسایش شما را هم فراهم می‌کند. آن وقت است که دیگر نه جنگی هست، نه دزدی‌ای، نه تجاوزی، نه حرص و ولعی، نه بی‌عدالتی‌ای، نه رشوه‌ای و نه هر چه بد اخلاقی‌هاست. اگر انسان به همین علم اهل بیت (ع) پناه ببرد، دیگر این‌ها وجود ندارد.

چه کنیم که از هیچ خلوتی نترسیم؟

لذا یکی از آن خصوصیات که طاعت‌آور می‌شود که انسان، اهل طاعت می‌شود، خود این علم است. در این زمینه یک روایت بسیار عالی از وجود مقدس امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب (ع) بیان شده که بسیار عجیب است. حضرت می‌فرمایند: «مَنْ حَلَا بِالْعِلْمِ لَمْ تُوْحِشْهُ حَلْوَةٌ» [2]، آنچه که بشر معمولاً از آن می‌ترسد، تنهایی است. حضرت می‌فرمایند: هر کس با علم خلوت کرد، دیگر از هیچ خلوت و تنهایی وحشت ندارد.

بعد در ادامه می‌فرمایند: «فَأَمَّا أَهْلُ الطَّاعَةِ يَطِيعُونَ بِالْعِلْمِ»، اهل طاعت به واسطه این علم، اطاعت می‌کنند. یعنی اگر اهل علم نبودند، مطیع نمی‌شدند. در آن ده شقی که پیامبر عظیم‌الشأن (ص) به عنوان اصل ایمان تبیین فرمودند، بعد از طاعت، علم بیان شده بود. لذا می‌فرمایند: اگر می‌بینید اهل طاعت، اهل طاعت می‌شوند؛ به همین خاطر است که اهل علم هستند.

زاهدین مرفه!!!

یا حضرت در جایی دیگر می‌فرمایند: «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينَ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَ جَمِيلَ الْأَحْدُوثِ بَعْدَ وَفَاتِهِ» [3]، چه می‌شود که اهل طاعت، اهل طاعت می‌شوند؟ این که در ایمان غوطه خوردند، یک بحث است؛ اما آن ده نشانه‌ای که پیامبر (ص) از ایمان فرمودند، این بود: «الْإِيمَانُ فِي عَشْرَةِ الْمَعْرِفَةِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ وَ الْإِجْتِهَادِ وَ الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمِ» [4] که بعضی از این‌ها را توضیح دادیم و این طاعت را هم بیان کردیم، اما بحث این جلسه ما طاعت در بستر علم است و امیرالمؤمنین (ع) می‌خواهند بفرمایند که اگر کسی می‌خواهد اهل طاعت شود، باید با علم باشد. فلذا این علم، هم دنیا برای شما می‌آورد، هم آخرت. آن‌هایی که مطیع امر خدا می‌شوند و به واسطه اطاعت، دنیای حسنه پیدا می‌کنند؛ در باب علم هستند که هم دنیایشان، دنیای نیکو و هم آخرتشان، آخرت نیکو می‌شود.

جمله‌ای بیان کنم که خیلی مهم است. اولیاء خدا در زهد بی‌نظیرند، بارز آن‌ها مولی‌الموالی، امیرالمؤمنین (ع) است. اما همین زاهدین عالم در این که دنیا را هم یک دنیای بسیار مرفهی کنند، بی‌نظیر هستند. نمونه آن باز امیرالمؤمنین (ع) و چاه‌ها و نخلستان‌هایی است که درست کردند. مقدار می‌گوید: وقتی حضرت چاه می‌زدند، به محض این که بالا می‌آمدند و هنوز به تعبیری گل و لای آن چاه در سر و روی آن حضرت بود، می‌فرمودند: قلم و ورق بیاورید و شروع به وقف کردن می‌کردند. مقدار از حضرت سؤال کرد: آقا! دلیلش چیست که شما این همه چاه و نخلستان درست می‌کنید؟ - خوب دقت کنید، نکته عجیبی است - تاریخ‌الدمشقیه می‌نویسد: امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: می‌خواهم بگویم دین، رفاه شما را هم در دنیا قرار داده است، «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً».

ولی خودشان چه؟ زهاد عالم خودشان کم مصرف می‌کنند، اما این‌طور نیست که به همه بگویند: باید یک گوشه بنشینید و دنیا را به غیر بسپارید. آن‌ها خودشان کم مصرف می‌کنند، اما دنیا را هم حسنه می‌کنند. برای این که آن رفاه باشد که همه استفاده کنند و دیگر دزدی، اختلاس و گناهان دیگر پیش نیاید و در آخر این که رفاه باشد برای بهتر عبادت کردن!
این قانون هشت ساعت کار که تبیین می‌شود، در روایات است. می‌فرمایند: هشت ساعت کار (منتها کار مفید)، هشت ساعت عبادت، هشت ساعت رسیدن به خانواده و استراحت و ... اما همان‌طور که تأکید کردم منظور از هشت ساعت کار، کار مفید

است؛ نه هشت ساعتی که نعوذبالله ساعاتش به هدر برود.

منتها مهم این است که در عالم، کار می‌کنند برای کار! که این غلط است. در اسلام کار می‌کند برای این که رفاه باشد تا خوب عبادت کند و بنده پروردگار عالم باشد.

لذا یکی از خصوصیات زهاد عالم این است: رفاه را برای دیگران فراهم می‌کنند تا آن‌ها را به بندگی پروردگار عالم وصل کنند. به تعبیری دغدغه نداشته باشند. چون «إِنَّ النَّاسَ عِبِيدُ الدُّنْيَا» [5]. یک طور نشود که فکر و ذکرشان دنیا شود، بعد آن وقت مدام برای دنیا بدونند و آخرت، بندگی و عبادت پروردگار عالم را یادشان برود.

پس این‌طور نیست که دنیا را برای دنیا بخواهند، دنیای حسنه و رفاه می‌خواهند، اما فرقی‌شان با دیگران این است که این‌ها دنیای حسنه و رفاه را برای بندگی پروردگار عالم می‌خواهند که اگر کسی بتواند در زهد به آن برسد که درجات اعلی است. اما چون عموم مردم هستند، می‌خواهند برای این که انسان را با این رفاه به بندگی خدا برسانند و طاعت پروردگار عالم به وجود بیاید. فلذا علم مصداق همین قضیه می‌شود.

معرفت به علم، خودش دین است!

حضرت بیان می‌فرمایند: «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَ جَمِيلَ الْأَحْدُوثِ بَعْدَ وَفَاتِهِ»، این روایت، بسیار عجیب است. حضرت بابی را پیش روی انسان باز می‌کنند که اگر انسان با این باب جلو برود، می‌فهمد این که قرآن می‌فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» [6]، یعنی چه؟

حضرت هم به دنیا، هم آخرت و هم معرفت، آن هم در مقام اوج اشاره می‌کنند. می‌فرمایند: این معرفت (شناخت حقیقی) به علم، خودش دینی است که انسان باید به آن پای‌بند باشد. همین جمله اول حضرت غوغایی از معارف است. معرفت به علم، خودش دین است! یعنی چه؟! اگر کسی شناخت به علم پیدا کند، یعنی دین حقیقی به دست آورده است.

من این روایت را از وجود نازنین آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی سؤال کردم که معنی معرفت به علم، خودش دین است، یعنی چه؟ کلام حضرت، یک کلام عجیبی است. ما دین را بما هو دین، آن چیزی می‌دانیم که من ناحیه‌الله، آن هم به وسیله انبیاء می‌آید، این چه فرمایشی است که حضرت تبیین می‌فرمایند که معرفت به علم، خودش دین است، آن هم دینی که انسان باید پای‌بند به آن باشد؟! «يُدَانُ بِهِ» در مقابل «يُحَام» به معنی دور شدن است. «يُدَانُ» ، یعنی پای‌بندی که به تو گره خورده و تو را می‌کشد و رهایت نمی‌کند. اصلاً دنیا را هم که از دنی تبیین می‌کنند؛ یعنی به پایت می‌چسبند و رهایت نمی‌کند. حالا یعنی چه که معرفت به علم، دینی است که به پایت می‌چسبند و تو را رها نمی‌کند؟! این فرمایش یعنی چه که مولی‌الموالی (ع) بیان فرمودند؟

ایشان یک نکته بسیار عالی فرمودند. فرمودند: ملا فتحعلی سلطان‌آبادی، آن سلطان‌العارفین (آن که علم غیب می‌دانست و مطالبی را در آن باب از ایشان بیان کردم) فرمودند: معرفت به علم که دین است؛ یعنی اگر علم حقیقی را شناختی، می‌فهمی که کل دین، علم است. چون همه دین من ناحیه‌الله از کسی که علیم و حکیم است، آمده است.

لذا من در جلسه گذشته تفسیر بیان کردم که معجزه انبیاء از این جهت به عنوان معجزه تبیین می‌شود که ما عاجز از آن عمل هستیم. ولی همه معجزه انبیاء باب علمی دارد؛ چون «و الله علیمٌ حکیمٌ». همان‌طور که طی الارض، علم است و بدون علم نیست. منتها باید به آن رسید. باید بفهمیم همه دین، علم است؛ آیات رحمت، علم است؛ حتی آیات عذاب هم علم است - که این حرف خیلی عجیبی است- اصلاً هر چه من ناحیه‌الله تبارک و تعالی بیان می‌شود، علم است.

تمثیل زدم، بیان کردم که اگر می‌گوییم یک چیزی خارق‌العاده است، یعنی الآن موجودیت ندارد، یک کسی انجام می‌دهد و خرق عادت می‌کند، در حالی که عادت ما این نیست. مثال تلفن همراه را بیان کردم. اگر فرض کنیم یک نفر صد سال پیش دو تلفن همراه درست می‌کرد و با هم ارتباط داشتند و هیچ کسی هم نمی‌دانست موضوعش چیست، می‌گفتند: این سحر و جادوست، کار آن‌ها خارق‌العاده است؛ چون در آن زمان عادت بشری نبود. اما الآن دیگر همه دارند و عادی شده است. اما اگر کسی آن چیزی را که عادی نباشد، انجام دهد؛ می‌گویند: خرق عادت کرده است، خلاف عادت کاری را انجام داده که دیگران نمی‌توانند. معجزه هم همین است. ولی این علم است.

لذا می‌فرمایند: معرفت به علم، خودش دین است. اگر بفهمی علم بما هو علم چیست، به خود دین رسیدی. البته معرفت به علم، خودش دین است، نه دانستن بعضی از مطالب. «يُدَانُ بِهِ» که دیگر دست و پای تو را می‌بندد؛ یعنی می‌فهمی چه خبر است، می‌فهمی که باید همان‌طور عمل کنی - البته عبارت «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ» بحث مفصلی دارد که من مجبور شدم کوتاه بیان کنم؛ چون بحث ما بحث اخلاق است و إلا من از محضر مبارک آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی خواستم توضیحات بیشتری بدهند. ایشان یک ساعت و نیم راجع به این بحث «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ»، مطالبی را بیان فرمودند -

رابطه علم و طاعت!

و بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ» معلوم است وقتی فهمید علم چیست و عالم شد، دیگر مطیع می‌شود. وقتی فهمید علم بما هو علم چیست و معرفت پیدا کرد، می‌داند همه چیز من ناحیه‌الله تبارک و تعالی است. آن وقت است که عبد و مطیع محض پروردگار عالم می‌شود، لذا من در جلسات اولیه اخلاق که بیش از پنج، شش سال پیش شروع کردیم، بیان کردم که ما اخلاق را هم باید به صورت اخلاق علمی جلو برویم. بعد بیان کردیم اخلاق علمی این است که بدانیم چگونه باید زهد داشته باشیم. چون اگر زهد بیجا داشته باشیم، همان چیزی است که شیطان دوست دارد. آن را هم کسانی می‌توانند به ما بگویند که خودشان علم هستند؛ یعنی حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین).

آیت‌الله مشکینی می‌فرمودند: من یک مواقعی پیش خودم فکر می‌کردم که باید از همه چیز دست بکشم. جوان بودم و به ظاهر دنبال تهذیب نفس بودم، نمی‌دانستم چه کار باید کنم. یک مقدار چای را داخل آب می‌ریختم و در مورد غذاها هم می‌گفتم: فلان چیز را نباید بخورم و ... یعنی زهدهای بیجا به خرج دادم و حالا وضع جسمانی من این‌طور به هم ریخته شده است. من

نمی‌دانستم معنای زهد چیست و یا بی‌رغبتی به دنیا یعنی چه. نمی‌دانستم کم خوردن با نخوردن بالجد تفاوت دارد. چون نمی‌دانستم بعد علمی آن چیست؛ یعنی حضرات معصومین(ع) چه بیان کردند و از طرفی دلم می‌خواست زاهد باشم، به بیراهه رفتم.

حالا بعضی‌ها مثل ایشان که اهل علم و عمل بود، راه نجات را پیدا کردند و رفتند. اما بعضی‌ها هم اصلاً از دین زده می‌شوند. لذا در متخلق شدن به اخلاق الهی هم باید انسان علمی جلو برود.

آن وقت این علم است که طاعت را برای انسان مهیا می‌کند، «بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ». تا مادامی که زنده است، حیات و عمر دارد؛ به دنبال کسب طاعت پروردگار عالم است و می‌داند. چون معرفت به علم پیدا کرد.

لذا اهل طاعت، علمای ربانی هستند یا به یک تعبیر دیگر اهل طاعت، اهل علم هستند. هر کس اهل علم بود، اهل طاعت می‌شود. ببینید مولی‌الموالی(علیه الصلوة و السلام) چقدر زیبا بیان می‌فرماید: «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ»، هر کس آن معرفت به علم را پیدا کرد، تا زنده است در حیاتش، اهل طاعت می‌شود. لذا می‌فرماید: انسان به وسیله آن، طاعت را در حیاتش کسب می‌کند.

علم، طاعت و نام نیکو بر جای گذاشتن!

«و جَمِيلَ الْأَحْدُوثِ بَعْدَ وَفَاتِهِ»، معلوم است بعد از مرگش هم بهترین مطالب را کسب می‌کند و نام نیکو برای خودش می‌گذارد. مثل آن مرد الهی، آیت‌الله خوشوقت، مثل آیت‌الله حاج آقا مجتبی‌تهرانی، مثل آیت‌الله العظمی بهجت که بعد از مرگشان نیکو هستند. مثل فقیه خراسانی در یزد که بعد از مرگش نیکوست و حاجات می‌دهد. حالا این شاءالله یک موقع به فضل الهی راجع به این مرد الهی مطالبی را بیان می‌کنم. خود بنده از پایین پای ایشان - که آن موقع دور قبر مطهرشان میله نبود - حاجت گرفتم و محبت کردند و درخواستم را اجابت کردند. مردان الهی این‌گونه هستند.

یک بار مردم در مورد فقیه خراسانی دعوا داشتند، یک عده می‌گفتند: ایشان دیشب پیش ما بود و نماز خواند، یک عده دیگر می‌گفتند: چرا دروغ می‌گویید. آن هم در آن زمان که ایشان یک چهارپا و الاغی داشت و با آن این طرف و آن طرف می‌رفت. یکی می‌گفت: فلانی مگر یادت نیست فلان مطلب را از آقا سؤال کردی؟ می‌گفت: بله. آن‌های دیگر می‌گفتند: ما بعد از نماز، آقا را به منزلمان بردیم و با هم شام خوردیم. حالا شما می‌گویید از ایشان مسئله پرسیدید؟! شهر شما تا این‌جا فرق می‌کند! آقا چند تا می‌شد!

آیت‌الله العظمی حائری فقیه خراسانی را قسم می‌داد که حتماً باید قم پیش ما بیایی؛ چون وقتی تو را می‌بینم مجدداً یاد حضرت حجت می‌افتم. آیت‌الله العظمی بروجردی می‌فرمودند: نگاه به این آقا، انسان را یاد نگاه به جمال حجت(عج) می‌اندازد. ایشان چنین مرد الهی بودند که حالا به موقع در مورد ایشان صحبت می‌کنیم.

لذا ایشان نام نیکو از خود بر جای گذاشتند. خود ایشان یک جمله دارد، می‌گوید: اگر می‌خواهید دنیا داشته باشید، اگر می‌خواهید آخرت داشته باشید، بروید به علم اهل‌بیت(ع) بچسبید؛ آن وقت اخلاق پیدا می‌کنید، دنیایتان هم دنیای خوب می‌شود، آخرتتان هم آخرت خوب می‌شود و نام نیکو به یادگار می‌گذارد - این از جملات ایشان است -

خستگی‌ناپذیری اهل علم در طاعت خدا!

پس طاعت در بستر علم به وجود می‌آید و اگر خواستیم مطیع خدا شویم، راهش همین است که باید متصل به علم معصومین(ع) باشیم.

جالب این است که این آیه الهی در سوره زمر هم که می‌فرماید: «أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِئِذَا أُبْلِغُوا الْأَبْطَابَ» اول راجع به اهل طاعت می‌گوید و بعد می‌گوید: این‌ها همان‌هایی هستند که اهل علمند، «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ». آیا آن کافر اهل عذاب بهتر است یا آن کسی که در همه ساعات شب در حال سجده و قیام، به عبادت پروردگار عالم پرداخته و از آخرت بیم‌ناک است و امید به رحمت پروردگارش دارد و اصلاً امیدی به اعمال خودش ندارد؟!

اصلاً یکی از خصوصیات اهل علم، این است که می‌فهمند و درک می‌کنند که عمل خودشان هیچ است. لذا اگر بخواهیم مخلص هم بشویم، باید اهل علم باشیم. در مباحث اخلاص بیان کردیم که در روایتی آمده: فردای قیامت وقتی ملائکه‌الله پرونده مخلصین را می‌بینند، می‌بینند که پرونده‌شان خالی است. متعجب می‌شوند، می‌گویند: خدایا! این‌ها پرونده‌شان خالی خالی است، نه چیز بد نوشته شده و نه چیز خوب، حالا حسابشان چگونه است؟ پروردگار عالم خطاب می‌کند: با این‌ها کار نداشته باشید، این‌ها مخلصین عالمند که فقط و فقط برای من کار کردند و من هیچی در پرونده آن‌ها ننوشتم؛ چون می‌خواهم امروز خودم آن را پر کنم. لذا او که عمل خوب را برای بهشت یا از ترس جهنم انجام می‌دهد، خدا برایش می‌نویسد، اما در مورد مخلصین می‌گوید: این همه اعمالش برای من بوده، من هیچ چیزی برایش نمی‌نویسم، امروز خودم می‌خواهم آن را پر کنم.

لذا چنین کسی فقط و فقط امیدش به رحمت خداست و دائم می‌ترسد و شب‌زنده‌دار است. در جلسات قبل بیان کردم که شخصی محضر میرزا جواد آقای ملکی تبریزی آمد، گفت: آقا! ما چرا نمی‌توانیم مثل شما باشیم؟ فرمودند: ما که این‌گونه که شما می‌گویید، نیستیم، اما اگر شما فکر می‌کنید که چرا نمی‌توانید شب قیام کنید، برای این است که این بدن آماده نیست. آن که اهل معرفت و علم می‌شود، اصلاً خودش این بدن را می‌کشد، خستگی برایش معنا ندارد و هر شب او را بلند می‌کند. آن عشق با پروردگار عالم بودن، آن چیزی که با معرفت به دست آوردند، آن خلوت با خدا و ... را با هیچ چیزی عوض نمی‌کند و همه عشقش، آن خلوت است.

عذر می‌خواهم مجبورم که این‌طور بگویم، نباید این مثال‌ها را بزنیم، به نظر من این مثال‌ها مثال‌های نه پیش پا افتاده، بلکه مثال‌های خیلی بدی است، ولی ناچارم. آن کسی که عشق مجازی دارد، همه خواسته‌اش این است که آن معشوقه‌اش را ببیند.

لذا ساعت‌ها هم می‌ایستد و به ظاهر خستگی برایش معنا ندارد.

حالا آن کسی که عشق به خدا و معرفت به پروردگار عالم دارد، این بدن را هر چقدر هم خسته باشد، بلند می‌کند «آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا»، گاهی در سجده مدام صدا می‌زند: «سبحان ربی الاعلی و بحمده»، «سبحان الله، سبحان الله، ...» منزه است. حالا این که معنی تنزیه هم چیست، درجاتی دارد. این که ما فکر می‌کنیم، درجات اولی است، اما بعضی به آن‌جا می‌رسند که دیگر می‌فهمند چیست. چنین کسی این قدر عشق می‌ورزد که این سجده، طولانی شود و مدام بگوید: «سبحان الله، سبحان الله، ...»، از خدا هم می‌خواهد که خسته نشود و خدا هم این عشق را بیشتر می‌کند و به او می‌دهد. ما پنج بار بگوییم، شش بار بگوییم، هفت بار بگوییم، ده بار بگوییم، فکر می‌کنیم دیگر تکرار است، اما او با هر «سبحان الله» به یک «سبحان الله» دیگر، به یک معرفت دیگر و به یک حال دیگر می‌رسد، یک چیز دیگری را متوجه می‌شود و از این «سبحان الله» به آن «سبحان الله» حالش متغیر می‌شود.

مثل نمازی که برای آقا جان هست که باید صد بار «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفت. برای کسی که می‌فهمد، از این «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفتن تا «ایاک نعبد و ایاک نستعین» دیگر، اصلاً یک غوغایی است. آن موقع امثال من می‌خواهند تند تند این تسبیح را بگردانند و می‌گویند: حالا انشاءالله که صد تایش را گفتیم. اما برای کسانی که می‌فهمند، یک موقع می‌بینید تسبیح تمام شد اما مثل این که او نمی‌خواهد دل بکند. آقا! خسته شدی! چقدر ایستادی؟! گاهی صد «ایاک نعبد و ایاک نستعین» گفتن اولیاء خدا دو ساعت طول می‌کشد! با هر «ایاک نعبد و ایاک نستعین» مطلب دیگری را می‌فهمند. تا جایی که می‌بینید تسبیح تمام شد، اما ماندند که چه کنند. از طرفی چون گفتند: صد بار بگویید، می‌خواهند اطاعت کنند، از طرف دیگر نمی‌توانند دل بکنند. این‌ها اهل علمند.

«أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ» آیا آن کسی که در همه این ساعات شب در حال قیام و سجده است، از آخرت می‌ترسد و امید به رحمت خدا دارد، با دیگران برابر است؟! ببینید چه ارتباطی میان عبادات و علم دارد که بعد از آن، بلافاصله می‌گوید: این‌ها اهل علمند، «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» این‌ها می‌دانند چه خبر است؛ یعنی علم حقیقی را این‌ها دارند و با کسانی که نمی‌دانند، قطعاً یکسان نیستند. «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» این یک مثال و تذکار برای آن‌هایی است که اولوالباب و اهل خرد هستند است.

لذا معلوم می‌شود اهل علم، اهل خرد هم هستند. بیان کردیم عین عقل، علم و عشق است، قافش قرب است و لامش لقاء است. عین عشق هم علم و عقل است، شینش شوق است، قافش قرب است و این‌طور با هم ترکیب شده است. لذا عاشق و عالم و عاقل یکی اند - یک مقدار بر روی این مطلب تأمل کنید - عشق و علم و عقل یکی است، سه تا نیست و هر بار یک‌طور تجلی پیدا کرده، یک‌بار به صورت تجلی عشق است، یک‌بار به صورت تجلی عقل و یک بار هم به صورت تجلی علم. ببینید چگونه می‌فرماید: «أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا» جدی اگر عشق و حب نباشد، کسی می‌تواند با وجود خستگی، در ساعات شب بلند شود؟!

این چیست که مرحوم نخودکی ساعت‌ها در بام حرم رضوی مشغول رکوع بودند، به قدری که پشت ایشان با سطح برف مساوی شده بود و متوجه سرمای هوا نبودند؟! البته بعضی باورشان نمی‌شود. یکی از اولیاء می‌فرمودند: این قدر این شبهه انداختند که آیا اصلاً چنین چیزی بوده یا خیر که با خودشان مکاشفه کردم. ایشان فرمودند: آن‌هایی که منکر می‌شوند، فردای قیامت فیلم من را خواهند دید- همان لفظ فیلم را آورده بودند - که من ساعت‌ها در بام حرم رضوی در حال رکوع بود، خادم‌ها در را بستند و رفتند - چون آن موقع درب‌ها را می‌بستند - ؛ بعد هم برف بارید، ولی من هیچ نفهمیدم؛ چون غرق در «سبحان ربی العظیم و بحمده» بودم و آن عظیم را می‌دیدم. «بحمده» آن حمد خدا چیست؟ عظیم چیست؟ تسبیح چیست؟ تا آدم نرسد، متوجه نمی‌شود. وقتی نرسد، معلوم است اشکال و به قول ما طلبه‌ها این قلت هم می‌آورد که مگر می‌شود؟! البته ما هم درست می‌گوییم؛ چون ما به آن مقام نرسیدیم و باورش مشکل است. لذا اگر قرآن نمی‌گفت که خیلی‌ها تکذیب می‌کردند. قرآن می‌فرماید: «آنَاءَ اللَّيْلِ» ساعات شب، نمی‌فرماید: یک ساعت و نیم ساعت بلند می‌شوند، بلکه می‌فرماید: «آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا».

البته معلوم است من و شما باید همان ساعتی و ده دقیقه‌ای شروع کنیم، اما ببینید آن‌ها چطور به اوج می‌رسند! «آنَاءَ اللَّيْلِ» ساعت‌ها، خسته نمی‌شوند. بالاخره هر چیزی خستگی می‌آورد، ولی خسته نمی‌شوند. آن چیست که خسته نمی‌کند؟ آن جز عشق است؟ خوب عشق از چه به وجود آمده؟ جز از باب علم؟!

لذا در این آیه بلافاصله می‌فرماید: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» آیا آن‌هایی که می‌دانند، با آن‌هایی که نمی‌دانند، یکسان هستند؟ لذا آن‌ها می‌دانند چه خبر است، آن‌ها علم پیدا کردند که عاشق شدند و «آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا» هستند، اگر علم نداشتند که این کار را نمی‌کردند. اگر علم نداشتند، یک بار خسته می‌شدند و تمام می‌شد، می‌رفت. این‌ها به آن معرفت علم رسیدند که غوغاست!

این را ما دیدیم، خود بنده در بعضی از عرفای عظیم‌الشان دیدم. ما از مشهد با آیت‌الله العظمی مولوی قندهاری می‌آمدیم. ایشان در قدمگاه فرمودند: شما بروید، من خودم می‌آیم. ما به تعبیر عامیانه فضولی کردیم، دنبال آقا رفتیم که ببینیم چه می‌کنند. ایشان پیرمرد بودند و صدایشان در نمی‌آمد، اما آن‌جا داد می‌زدند، فریاد می‌زدند، اشک می‌ریختند، ناله می‌کردند و یابن الحسن می‌گفتند. ایشان بالجد عاشق حضرت بودند. بعد هم به نماز مشغول شدند و مدام نماز خواندند و رها نمی‌کردند. ایشان اصلاً طوری بود که هفته‌ای یک بار بیشتر غذای گوشتی نمی‌خورند. مثلاً اگر منزل بعضی از آقایان می‌آمدند و دوبار می‌خواستند غذایی برای ایشان بیاورند که گوشت داشته باشد، می‌گفتند: آقا! مگر من حیوانم؟! چرا مدام گوشت می‌ریزید؟ چهار پاره استخوان بودند! پیرمردی نود و اندی ساله! چطور دو ساعت روی پا می‌ایستادند، دست را بالا می‌گرفتند و فریاد می‌

زند و اشک می‌ریختند و ناله می‌کردند.

ما نمی‌توانیم. ایشان معرفتشان زیاد بود، علمش زیاد بود، «آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا»، «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» آیا آن‌ها که می‌دانند، با آن‌ها که نمی‌دانند، یکسانند؟! معلوم است که ما نمی‌فهمیم و آن‌ها می‌فهمند، آن‌ها علم دارند و عاشق هم می‌شوند، عاقل حقیقی هم آن‌ها هستند؛ چون فهمیدند بلیط برندگی کجاست، بردند و عاقلند. «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» لذا هم علم و هم عقل را می‌آورد. تنها این خردمندان عالم هستند که می‌پذیرند، تذکر برای آن‌هاست. دیگران نمی‌فهمند یعنی چه. این که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ» یعنی همین که اهل علم بالجد می‌فهمند و دین‌دار هستند. «بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ» اصلاً چنین کسی تا زنده است، دیگر در طاعت است، معلوم است جایی نمی‌رود؛ چون می‌فهمد که انسان است و مقام انسانیت خودش را درک کرده و معرفت به خودش پیدا می‌کند. اصلاً به شیطان یک جواب مثبت نمی‌دهد، به نفس دون جواب مثبت نمی‌دهد، حالش، حال خوبی است و می‌فهمد حیات حقیقی او در همین است.

قبل از مجلس پیام شهیدی را خواندند که می‌گوید: به شهدا اموات نگویید، شما که نمی‌فهمید می‌گویید مرده، اما آن‌ها که مرده نیستند! معلوم است جلوتر این‌ها را به بعضی‌ها نشان دادند. باور کنید به آن‌ها نشان می‌دهند که حیات یعنی چه.

قلبی که مانند خانه‌ای خراب است!

لذا چنین کسانی می‌فهمند علم حقیقی چیست. برای همین است پیغمبر اکرم، خاتم رسل، محمد مصطفی (ص) فرمودند: «قلب لیس فیهِ شیء من الحکمة کبیت خرب» [7]؛ قلبی که اصلاً در او از حکمت چیزی در او نباشد، مثل خانه ای است که خراب شده است. یعنی قلب بی‌حکمت را به خانه خراب مثال می‌زنند. «فتعلموا و علموا و تفقهوا» پس به دنبال علم باشید، دنبال این باشید که دانش و فهم خودتان را بالا ببرید. «و لا تموتوا جهالا» و مثل اهل جهل نمیرید، «فإن الله لا يعذر علی الجهل» خدا از اهل جهل عذری را نمی‌پذیرد، «و اما اهل العلم هم اهل الطاعة» دنبال علم باشید که اهل علم، اهل طاعت می‌شوند. اگر حکمت در دل آمد، اهل طاعت می‌شود. لذا چه کسانی اهل طاعت هستند؟ کسانی که اهل علم هستند.

چرا ما اهل طاعت نیستیم؟!

چرا اهل طاعت نیستیم (خودم و امثال خودم را می‌گویم)؟ چون اهل علم نیستیم. نفهمیدیم علم بما هو علم یعنی چه. اگر می‌فهمیدیم و عالم بما هو عالم بودیم، اهل طاعت و مطیع می‌شدیم. معلوم می‌شود بعضی‌ها که می‌گویند: یک عده چشم بسته و گوش بسته عبادت می‌کنند، برعکس است. عباد عالم کسانی هستند که اهل علم هستند. کسی که می‌گوید من عبادت نمی‌کنم؛ چون این‌ها تعبدی می‌پذیرند، در اشتباه است.

آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی بیان می‌فرماید: تعبدی‌ها، تعقلی‌ترین انسان‌ها هستند. هر که تعبدی است، تعقلی‌ترین است. این که از باب تعبد می‌پذیرد، معلوم است که عاقل است. فرمودند: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ». لذا یک عده این‌طور در مقام طاعت بالا می‌روند؛ چون علمشان زیاد است و اهل عقل و خرد هستند. می‌دانند که من بنده‌ام. این همه داد و بیداد و مقالی که هست که من مثلاً علم دارم، یعنی چه؟! اصلاً این علم را چه کسی داده است؟

شب گذشته یک روایت را دیدم که روایت خیلی عجیبی است، فرمودند: «النسیان فضل من الله تبارک و تعالی للانسان» فراموشی فضل خدا برای انسان است. چرا؟

دنبال چرایی‌اش بودم که دیدم آن مرد الهی و عظیم‌الشأن که علم غیب در وجود او جداً مثل انبیاء بود، ملا فتحعلی سلطان‌آبادی، سلطان‌العارفین فرمودند: یک مصداق آن، برای کسانی است که ادعای علم می‌کنند و موردی مانند آرایمری که الان هست، برایشان پیش می‌آید که به او بگویند: ببین تو نمی‌توانی بگویی من خودم بودم. اگر پروردگار عالم بخواهد می‌گیرد. پس مدعی نشو و منم منم نکن.

بیچارگی بشر همین است که تصور می‌کند خودش است. لذا اهل طاعت نمی‌شود. اما اگر اهل علم شد، معرفت به پروردگار عالم و علم حقیقی را پیدا کرد، اهل طاعت می‌شود و خدا این علم را افزون می‌کند.

جلسات بعد این‌شاءالله بیان می‌کنم که خدا به طاعت، علم را می‌دهد و به علم، طاعت را می‌دهد. یعنی این‌ها دست به دست هم دادند. هرکس مطیع‌تر شد، عالم‌تر می‌شود و هر کس عالم‌تر شد، مطیع‌تر می‌شود. یعنی کسانی که مطیع می‌شوند، علم بیشتری هم به آن‌ها مرحمت می‌شود. کسانی که اهل علم هستند، طاعت بیشتری هم خواهند داشت.

اما وقتی این علم و طاعت نبود، دو تا جمله که می‌فهمد، یک لیسانسی که می‌گیرد، یا پایه چندی که می‌گیرد، فکر می‌کند خبری است. فکر می‌کند خودش است. لذا خدا نسیان را می‌آورد و این فضل خداست که بگوید: حالا به فرض ذهن تو خیلی عالی، غوغا، محشر است و اصلاً کسی مثل تو روی زمین نیامده، اما این ذهن را چه کسی داده که این همه به این ذهنت فخر می‌کنی؟! خدا داده تا بتوانی اکتساب علم کنی. این را که نمی‌توانی بگویی خودم داشتم. وقتی که انسان این را می‌فهمد، اهل طاعت می‌شود و وقتی اهل طاعت شد، شبخیز می‌شود.

فرمولی برای عادت به نماز شب

من یک فرمولی قبلاً دادم، باز هم بیان می‌کنم. کسانی که می‌خواهند نماز شب بخوانند، باید این بدن را عادت بدهند. دو رکعت نماز قبل از خواب بخوانید، دو رکعت هم قبل از اذان صبح. حداقل صد روز این کار را بکنید. بعد از صد و یکی دو روز؛ دو مرتبه، دو رکعت قبل از خواب، اما چهار رکعت قبل از اذان صبح بخوانید. چون یک عده می‌گویند: ما یک مدت نماز شب می‌خوانیم، بعد دیگر نمی‌توانیم بخوانیم. دلیل هم این است که این بدن باید عادت کند. بعد از صد روز، صد و ده روز، دوباره شش رکعت قبل از اذان صبح، دو رکعت قبل از خواب. باز دوباره صد روز که گذشت، هشت رکعت کنید. بدن باید آرام آرام عادت کند. بعد

دوباره ده رکعت و بعد یازده رکعتش کنید که آخری به عنوان نماز وتر است.

بدن اهل علم تحت سیطره‌شان است!

اما اگر کسی اهل علم بود، این‌ها را نمی‌خواهد. این‌ها برای مبتدی‌هایی مثل من بیچاره است که بدنشان نمی‌تواند بکشد. اما اگر اهل علم حقیقی و اهل معرفت بود، به خودی خود این بدن تحت سیطره علم می‌آید و خواب و خستگی معنا ندارد.

یکی از اولیاء خدا غریق رحمت الهی شد. کسانی که ایشان را در آخرین لحظات به بیمارستان برده بودند، گفتند: ما وقتی ایشان را بردیم، یازده شب بود. اول به یک بیمارستان بردیم، بعد به یک بیمارستان دیگر بردیم. دکترها نبودند. پروردگار عالم این‌طور می‌خواست و مقدر شد که غریق رحمت الهی شوند.

می‌گفتند: در حین این که داشتیم می‌بردیم، می‌شنیدیم که دارد برای خودش اِنالله می‌خواند. بعد دیدیم نماز شب می‌خواند. قلبشان گرفته بود و بر روی دوش همراهان خود افتاده بودند، اما دهانشان حرکت می‌کرد و دیدند که دارند نماز شب می‌خوانند. لذا این مرعفت و علم و عشق، خودش بدن را می‌کشاند. بیمارستان لقمان آوردیم، داشتیم می‌بردیم، آقا گفتند: یک لحظه بایستید، گفتیم: چرا؟ گفتند: می‌خواهم وترم را بخوانم. حالا نماز شبش را خوانده بود و فقط وتر مانده بود. همین که ایستادند، افتادند. یعنی چنین حالی داشتند و نماز شب را رها نمی‌کردند. ما این‌چنین نمی‌توانیم. اما آن‌ها تا لحظه آخر بدن را می‌کشند. کاری ندارند الان دارند می‌میرند یا خیر. می‌گویند: من چیز دیگر هستم. این عشق است. این علم است. این عقل است. دارند می‌میرند، اما می‌گویند: من تا این نماز را نخوانم، نمی‌روم. رفتم که رفتم. این بدن دیگر طاقت ندارد، اما می‌گویند: باید این نماز را بخوانم. می‌کشد. اهل علم به معنای حقیقی می‌فهمند، لذا آن چیزی که بیان کردند: دو رکعت قبل از خواب بخوانید و ... برای ما است؛ چون بدنمان عادت ندارد. اما آن که به معنای حقیقی اهل علم شد، این بدن را می‌کشد و آن را اهل طاعت می‌کند.

اولین راه برای نزدیکی به حضرت حجت(عج)

آنکه عشق به حضرت حجت(عج)، آن هم با علم پیدا کرد، می‌فهمد «بینم رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء» یعنی چه؟! آن وقت معلوم است دیگر دائم به یاد حضرت حجت(عج) است و غلام حضرت می‌شود؛ چون واقعاً می‌فهمد.

دیگر مگر می‌شود که یک شب فراموش کند با آقا حرف بزند؟! می‌دانید علت این‌که یک شب فراموش می‌کنیم، چیست؟ معلوم است، چون یاد حضرت حجت(عج) نیستیم. چرا یاد حضرت حجت(عج) نیستیم؟ چون گناه می‌کنیم، چون اهل طاعت نیستیم. یک گناهی کردیم که فراموش کردیم.

اما آن کسی که به علم و معرفت امام‌شناس و حجت‌شناس شد، معلوم است که به هیچ وجه آقا را ترک نمی‌کند. تازه یک چیزی یاد گرفته و به او گفتند: هر شب، هر شب، هر شب، با آقا جان قبل از خواب حرف بزن، به تو مرحمت می‌کنند، به یک سال نشده یک چیزی به تو می‌دهند. حتی او می‌گوید به من چیزی بدهند یا ندهند، من یاد گرفتم با آقا جان حرف بزنم، ممنون هستم که به من اجازه داده با او حرف بزنم. تازه مزه را چشیده، تازه به آن کیف رسیده، مگر رها می‌کند؟!

خوش به حال شما جوانان! من گاهی اوقات می‌بینم که تا اسم حضرت می‌آید اشک می‌ریزید، حالتان منقلب می‌شود، می‌فهمم آقا‌شناس شدید، عشق به آقا دارید، این عشق را سعی کنید زیاد کنید. راهش هم این است که گناه نکنید و چشم را مواظب باشید. اولین راه هم کنترل چشم است. من این کد را به شما بدهم که هر کس می‌خواهد به آقا نزدیک شود، اولین راهش چشم است. چشم گناه‌بین، امام زمان بین نمی‌شود. پس عزیزم! چشمت را کنترل کن. چشمت را در کوچه و بازار، چشمت را در اینترنت و ... کنترل کن. آقای ما خیلی کریم‌تر از آن چیزی است که من و تو متوجه شویم. چه کسی می‌گوید: نمی‌شود آقا را دید؟!

البته کسی که بگوید من دیدم، دروغ‌گوست؛ چون کسی که خودش دید، آن قدر این خلوت را دوست دارد که هیچ وقت بر ملا نمی‌کند. در آینده اگر بشود، من یک بار می‌خواهم راجع به خلوت صحبت کنم، اصلاً خلوت یعنی چه؟ خود خلوت انس می‌آورد که اگر کسی خلوت داشته باشد دیگر دوست ندارد کسی خلوتش را بداند. لذا این‌که می‌گویند، دروغ‌گو هستند. چون اگر خلوت داشته باشند که نمی‌گویند. حالا یک موقعی کسی می‌فهمد، آن بحثش جداست. آن هم برای این است که خدا بگوید موجودیت دارد، بدانید. و الا کسی خلوتش را نمی‌گوید. این‌که می‌فهمد آیت‌الله قاضی، آیت‌الله بهجت و عرفای دیگر ارتباط داشتند، برای این است که به من و شما بفهمانند که موجودیت دارد و می‌شود. والا کسی که خلوت را چشید، دیگر معلوم است بازگو نمی‌کند.

اگر چشمت را کنترل کردی، آن وقت است که دیگر دوست داری هر شب با آقا جان حرف بزنی. معلوم است دیگر، وقتی انسان دائم یک کسی را صدا بزند، می‌شود صاحب‌خانه رویش را نشان ندهد؟! آن هم صاحب‌خانه ای که آن هم چه کریمی است؟!

آن قدر در می‌زنم این خانه را تا ببینم روی صاحب‌خانه را

ما یک چیزی راجع به معصومین(ع) به خصوص راجع به آقا جانمان که خلص همه انبیاء و معصومین است می‌شنویم. اما بیش از تصور ما، مافوق تصور ما، کریم هستند. می‌گویی: من ببینم؟ منی که بی‌لیاقتم؟ بله دیگر، کریم، کریم است.

فقط این چشم را کنترل کن، ببین چه غوغایی می‌شود. رمز و کدش هم چشم است، اگر می‌خواهی آقا جان را ببینی رمز دیدن حضرت حجت(عج)، چشم است، چشم را کنترل کن. مگر می‌شود آن کریم کرامت نکند؟! آن وقت نعوذبالله، نستجیربالله، دیگر کریم نیست. اما او مافوق تصور من و شما کریم است. آن قدر کریم است که ما به واسطه اوست که داریم نفس می‌کشیم و رزق و روزی می‌خوریم. به واسطه آقا جانمان است که این انقلاب حفظ شد، همه چیز به واسطه آقا جانمان است.

«السلام علیک یا مولای یا صاحب الزمان» وقتی فهمیدی که کریم است، آن وقت بیشتر هم دوست داری با او حرف بزنی، خسته که نمی‌شوی، همان «آناء اللیل ساجداً و قائماً» است؛ این‌طور می‌شود دیگر، دائم دوست داری حرف بزنی. یابن‌الحسن! آقا جان! ببین جوان‌های عزیز ما را، ببین که چطور اشک می‌ریزند، این‌ها که برای اخلاق، برای معارف، این‌طور

شوق دارند، عشق به شما دارند، آقای کریم! می شود رخ بنمایی؟! آقای کریم! می شود در عمر نا قابل ما ظهور کنی. آقای کریم! بدیم، می دانیم، می شود یک نگاهی کنی ما هم آدم شویم؟! آقای کریم! چه بگویم؟ هفته دیگر مثل امشب، شب ولادت زینب کبری است، می شود به خاطر آن داغ هایی که عمه جانتان دید، یک نگاهی به ما بکنی.

آقای کریم! می شود به خاطر مادر پهلو شکسته ات، به ما نگاه کنی؟ آقای کریم! می شود به خاطر، آی بمیرم، چنگ نزنم به قلب مبارکتان، اما راه من هم همین است، چیزی برای جلب توجه ندارم، آقا! من بلد نیستم با شما صحبت کنم، آن عرفا هستند که می دانند با شما چطور صحبت کنند، آقای کریم! می شود به خاطر آن صورت سیلی خورده مادرت ... «السلام علیک یا مولای یا بقیة الله»

.....

[1]. بقره/ 201

[2]. غرر الحکم : ۸۱۲۵.

[3]. نهج البلاغه : الحکمه ۱۴۷.

[4]. بحار الأنوار، ج: 66، ص: 175

[5]. تحف العقول : ۲۴۵ .

[6]. م / 9

[7]. نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول)، ص: 600